

## تشابهات ویس و رامین و بهمن نامه

دکتر وحید رویانی<sup>۱</sup>

### چکیده

بهمن نامه یکی از منظومه‌های مهم حماسی پیرو شاهنامه است که در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم سروده شده است. این منظومه از چهار بخش تشکیل شده که بخش اول آن ماجرای بر تخت نشستن بهمن و ازدواج او با دختر پادشاه کشمیر است. بخش اول این اثر، منظومه عاشقانه مستقلی است که ویژگی‌های یک اثر غنایی برجسته را دارد. در این مقاله با مقایسه دو داستان نشان داده شده که این بخش منظومه در مواردی چون توصیف صحنه‌ها، شخصیت پردازی، استفاده از مضامین، نوع حوادث، شیوه روایت، ضرب‌المثل‌ها و... تشابه بسیار زیادی به ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی دارد.

**کلیدواژه‌ها:** بهمن نامه، ویس و رامین، تشابه، حماسه، غنا.

### مقدمه

بهمن نامه یکی از منظومه‌های مهم حماسی پیرو شاهنامه است که تاریخ دقیق سرایش آن مشخص نیست، ولی برطبق نظر پژوهشگران در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم سروده شده است (صفا، ۱۳۷۹: ۲۸۹). این منظومه که شرح زندگانی بهمن پسر اسفندیار را از زمان بر تخت نشستنش در برمی‌گیرد از چهار بخش تشکیل شده است: بخش اول ماجرای بر تخت نشستن بهمن و ازدواج او با کتیون، دختر پادشاه کشمیر و شرح خیانت او به بهمن و جنگ بهمن با اوست. بخش دوم شرح آراستن سپاه برای جنگ با فرامرز و زال است و توصیف جنگ‌های پیوسته و طولانی آنها. بخش سوم توصیف فرار دختران رستم به کشمیر از مقابل لشکر بهمن است و همچنین تجدید بنای سیستان توسط بهمن. بخش چهارم شرح جنگ برزین آذر با بهمن است که سرانجام به صلح می‌انجامد. بخش اول این اثر، بیش از آن که حماسی باشد - همچون سه بخش پایانی - منظومه عاشقانه مستقلی است که ویژگی‌های یک اثر غنایی برجسته را دارد.

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان vahidrooyani@yahoo.com

سراینده منظومه، آن‌چنان که معمول آثار حماسی است پیرو فردوسی بوده و از شاهنامه در قسمت‌های مختلف این اثر الگو گرفته و تأثیر پذیرفته است<sup>(۱)</sup>، ولی قسمت اول آن شباهت‌های زیادی با ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی دارد. این منظومه از داستان‌های روزگار اشکانیان است که متن آن به زبان پهلوی بوده و فخرالدین اسعد گرگانی آن را در میان سال‌های ۴۳۲ و ۴۴۶ به نظم کشیده است و آن‌چنان که نقل شده «تا اوایل قرن هفتم داستانی مشهور و مورد علاقه مردم بوده و سرمشق شاعرانی قرار می‌گرفته که دست به سرودن داستان‌های عاشقانه می‌زده‌اند»<sup>(۲)</sup> (صفا، ۱۳۶۶: ۲/۳۷۶). ایرانشاه بن ابی‌الخیر نیز نه تنها در پایان بخش اول داستان به منظومه ویس و رامین اشاره کرده:

یکی داستان گفت گوینده مرد      که دل‌ها ز مهر زنان کرد سرد  
 ز رامین و از ویسه زشت نام      ز آغاز شادی سرانجام کام

(ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۱۷۹)

بلکه هنگام سرودن بخش اول بهمن نامه از این منظومه به عنوان یک الگو استفاده کرده و از قسمت‌های گوناگون آن تأثیر پذیرفته است که مقایسه دو اثر این مسأله را روشن خواهد کرد.

#### موید و بهمن

در ویس و رامین و بهمن نامه، موید و بهمن به عنوان شاهانی قدرتمند و قاهر توصیف شده‌اند که سراسر کشور زیر سلطه آنهاست و هیچ مشکلی در جایی وجود ندارد و آنها اوقات را به بزم و شکار می‌گذرانند. در ابتدای هر دو اثر توصیف مجالس بزمی آمده است که بزرگان و سپهداران از سراسر کشور در آن حضور دارند و به شادی مشغولند. فخرالدین اسعد، موید شاه را در میان بزرگان چنین توصیف می‌کند:

نشسته در میان مهتران شاه      چنان کاندلر میان اختران ماه  
 سر شاهان گیتی شاه موید      که شاهان چون ستاره ماه موید  
 به سرببر افسر کشورگشایان      به تن بر زیور مهتر خدایان

(گرگانی، ۱۳۸۱: ۴۲)

ایران‌شاه نیز با نظر به توصیف موبد و با استفاده از همان تصاویر صحنه بزم ویس و رامین، بهمن را در میان بزرگان همچون ماه در میان ستارگان دانسته است:

وز آن پس چو از تخت برخاستی	نوا و می و خوردنی خواستی
سپهری بدی بزم و ایوان شاه	بزرگان ستاره شهنشاه ماه
به سرمستی اندر شبستان شدی	شبستان نه اندر گلستان شدی

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۲۲)

پس از توصیف مجلس بزم در هر دو اثر ماجرای زن خواستن شاه بیان می‌شود که در ویس و رامین موبد پیشاپیش از شهر و قول می‌گیرد اگر دختری زاد به او بدهد:

کنون گر تو نباشی جفت و یارم	نیارایی به شادی روزگارم
زتخم خویش یک دختر به من ده	به کام دل صنوبر با سمن به
کجا چون تخم باشد بی گمان بر	بود دخت تو مثل تو سمن بر

(همان: ۴۶)

و در بهمن نامه نیز بهمن با توصیفی که رستم از قول یک بازرگان از کتابون، دختر شاه کشمیر ارائه می‌کند، نادیده عاشق او می‌شود:

نشسته بر آن تخت زیبا بتی	که آزر نکردی چنان صورتی
نگاری بد آراسته چون پری	به خوبی فزون از بت آزی
چو ماهی اگر ماه گویا شود	چو سروی اگر سرو پویا شود

(همان: ۲۸)

در واقع هر دو شاه بدون دیدن دختر خواستار او می‌شوند.

### ویس و کتابون

فخرالدین اسعد هنگامی که می‌خواهد ویس را توصیف کند به خاطر نوع اثر، که منظومه‌ای غنایی است و توصیف بیشتری می‌طلبد و شاعر باید به جزئیات توجه داشته باشد، زیبایی ویس را در بیست و

شش بیت و با ذکر تشبیهات و استعاره‌های گوناگون برای چشم و لب و گیسو و انگشتان و... بیان می‌کند، اما ایرانشاه از قول رستم در هفت بیت کتابیون را چنان زیبا و بی‌عیب و در نهایت کمال توصیف می‌کند که دل بهمن را می‌برد:

نشسته بر آن تخت زیبا بتی	که آزر نکردی چنان صورتی
نگاری بد آراسته چون پری	به خوبی فزون از بت آزی
چوماهی اگر ماه گویا شود	چو سروی اگر سرو پویا شود
بهاری یکی خرمن گل تنش	دمان بوی مینو ز پیراهنش
چو گویا شدی دُر همی ریختی	چو خندان شدی دل برانگیختی

(همان: ۲۷-۲۸)

ایرانشاه در توصیف زیبایی کتابیون نیز به ویس نظر داشته و برخی عناصر را از آن گرفته است، اما به خاطر حماسی بودن منظومه، ایجاز را در بیان رعایت کرده و از ذکر جزئیات خودداری کرده است.<sup>(۳)</sup> گذشته از این جزئیات، این دو قهرمان زن داستان از لحاظ بی‌پروایی، اراده و خودآگاهی بسیار به هم شبیه‌اند و در نوع خود مثال زدنی هستند، زیرا اراده و خودآگاهی ویس چنان زیاد است که هیچگاه ذره‌ای از خیانت به موبد و مهرورزی به رامین پشیمان نمی‌شود (رک: خالقی مطلق، ۱۳۶۹: ۲۷۹). کتابیون نیز از همین صفات برخوردار است و تا لحظه مرگ یک لحظه از عشق لؤلؤ پشیمان نمی‌شود و حاضر نیست همچون بیشتر گنهکاران به پای شاه بیفتد و با عجز و لابه طلب عفو کند. در واقع او از آن دسته زنان است که «هوشمندی، شخصیت و استقلال رأیش در داستان‌های کهن ما کم نظیر است و برخلاف زنان عصر خویش به کارهای فکری گرایش دارد» (سپانلو، ۱۳۸۵: ۳۵۴).

#### رامین و لؤلؤ

زمانی که ویس در خوزیان به دایه سپرده می‌شود، رامین برادر خردسال موبد شاه نیز نزد همان دایه پرورش می‌یابد و این دو با هم در یک جا بزرگ می‌شوند:

به هم بودند آنجا ویس و رامین	چو در یک باغ آذرگون و نسیرین
به هم رستند آنجا دو نیازی	به هم بودند روز و شب به بازی

چو سالی ده بماندستند نازان پس آنگه رام بردند زی خراسان  
(گرگانی، ۱۳۸۱: ۴۹)

کتابون نیز همچون ویس از زمان بچگی با پسری به نام لؤلؤ هم شیر و هم بازی بوده است:  
همین کودک نارسیده به جای غلامی است شایسته و نیک رای  
در این کاخ یک جای پرورده‌اند همان شیر یکدیگران خورده‌اند  
(ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۲۹)

اما برخلاف ویس و رامین ارتباط این دو قطع نمی‌شود و از زمان کودکی تا زمان آمدن خواستگار، همچنان عاشق هم هستند و با هم پنهانی ارتباط دارند:

به مردی مگر نارسیده هنوز به مهر اندر افتاده و گشته کوز  
چنان مهربان گشته بر یکدگر که جانشان یکی گرچه دو بود سر  
وفارفته و کرده سوگند یاد که در کام هرگز نباشند شاد  
(همان: ۴۰)

به این ترتیب در وجود رامین و لؤلؤ از کودکی عشقی سرشته می‌شود که با شیر عجین شده و با جان به در می‌رود. هرچند رامین از ده سالگی از ویس جدا می‌شود و تا زمان ازدواج ویس با موبد دیگر به او دسترسی ندارد، این عشق چنان در جان او خانه کرده که با بالا رفتن پردهٔ عماری و یک لحظه دیدن ویس، دوباره تمام وجود رامین را فراگرفته و او از هوش می‌رود<sup>(۴)</sup> و این عشق تا پایان عمر هیچگاه رهاش نمی‌کند. رامین و ویس نماد عاشقان واقعی هستند که اگرچه مصالح اجتماعی و سیاسی باعث می‌شود معشوقه‌هایشان با صاحبان قدرت و ثروت ازدواج کنند و مدتی از آنها دور بمانند، هیچگاه عشق آنها را رها نمی‌کنند و دائماً منتظر فرصت‌اند که به وصال برسند، زیرا این دو از آن تیپ شخصیت‌ها هستند که دائماً اسیر دل خود هستند و اگر بخواهیم آنها را با قهرمانان اثری چون شاهنامه مقایسه کنیم، می‌بینیم «در شاهنامه ما هیچ قهرمانی را نمی‌یابیم که به اندازهٔ ویس و رامین اسیر دل خود باشد، زیرا قهرمان‌های شاهنامه کارهای مهمتری در زندگی دارند. بازیگری‌های عاشقانه وقت و مجال و خیال راحت می‌خواهد و خاص تمدن و تفکر دوران‌های معینی است. شاهنامه که لبریز از حادثه و نیرو و تحرک است، چنین مجالی در آن به دست نمی‌آید» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۸: ۱۳۷).

## ازدواج

زمانی که ویس به سن ازدواج می‌رسد، شهر و که پیمان موبد را فراموش کرده بود، ویس را به عقد برادرش ویرو درمی‌آورد و برای آنها عروسی می‌گیرد، در این هنگام آوازه زیبایی و کمال ویس به گوش موبد می‌رسد و او برادرش زرد را به خواستگاری می‌فرستد، ولی ویس موبد را پسر و نادان خوانده و از رفتن خودداری می‌کند. موبد ناراحت از این توهین و پیمان شکنی، از سراسر کشور لشکر جمع کرده و به جنگ ویرو می‌رود. ویرو نیز لشکری فراهم آورده و به مقابل او می‌رود و آن دو در کوهستان با هم روبرو می‌شوند. هر چند در طول جنگ، قارن، پدر ویس، کشته می‌شود، لشکر ویرو بر موبد غلبه کرده و موبد فرار می‌کند. پس از فرار موبد شاه دیلم به جنگ ویرو می‌آید و ویرو نیز مجبور می‌شود به مقابل او برود. موبد از این فرصت استفاده می‌کند و با لشکرش به اقامتگاه ویس در شهر گوراب می‌رود. ابتدا به وسیله نامه سعی می‌کند دل ویس را به دست آورد، ولی موفق نمی‌شود. پس نامه‌ای پر از رنگ و ریا به شهر ویس می‌نویسد و با مال و ثروت فراوان نزد او می‌فرستد و به این طریق شهر و راضی می‌شود ویس را به موبد دهد. او نیز شبانگاه ویس را از دژ بیرون کشیده و با خود به مرو می‌برد. به این ترتیب موبد که از طریق نامه و جنگ و خشونت نتوانسته بود به کام دل برسد، با بذل و بخشش و چرب زبانی به خواسته خود می‌رسد و اینگونه شاهی پیر و فرتوت دختر زیبا و جوان را تصاحب می‌کند که هیچ همگونی و هماهنگی با او نداشت، «این تضاد و ناهماهنگی در داستان ویس و رامین را باید نماد همه ناموزونی‌هایی شمرد که جامعه مردسالار در توزیع قدرت و تنظیم نیروهای اجتماعی در برابر یکدیگر اعمال می‌کند و بر اثر آن، عشق حقیقی میان زوج طبیعی زن و مرد قربانی می‌شود و نابود می‌گردد» (مزدآپور، ۱۳۸۲: ۱۲۷). در بهمن نامه چون پای رستم جهان پهلوان در میان است، همان شیوه اول کارساز می‌شود، زیرا رستم نامه‌ای پر از تهدید و تکریم به شاه کشمیر نوشته و ضمن یادآوری بلاهایی که پسرش فرامرز هنگام حمله به هندوستان بر سر هندوان آورده، از فر و شکوه بهمن یاد کرده و خواستگاری بهمن را مایه خوشبختی و افتخار شاه کشمیر می‌داند. او نامه را به دست پارس، برادرخوانده زال، می‌دهد و او را برای آوردن کتابیون به هند می‌فرستد. شاه کشمیر که نمی‌خواهد یگانه دخترش از پیش او برود، به این وصلت راضی نمی‌شود، ولی از ترس حمله رستم و ویران شدن کشور با کتابیون<sup>(۵)</sup> که از خرد و دانش فراوان بهره دارد، مشورت می‌کند. او برخلاف ویس نه تنها با این ازدواج و رفتن از خانه پدری مخالفت نمی‌کند، بلکه همچون حکیمی خردمند پدر را پند می‌دهد که:

بدان ای گرامی پدر کاین جهان      شگفتی بسی دارد اندر نهان  
 همه روزگارش نه یکسان بود      نه همواره مردم تن آسان بود  
 سپهری بلند است و چرخ روان      رسیدن سوی رای او کی توان  
 چو با او به از سازگاری نبود      خنک آن که او سازگاری نمود  
 (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۳۶)

در ادامه می‌گوید چون ما توان مقاومت در برابر رستم را نداریم و نیز بهمن از پشت کیان است و می‌تواند پشتیبان حکومت ما باشد به این ازدواج تن می‌دهم. زمانی که لؤلؤ از ماجرا آگاه می‌شود از ترس جدایی به کنایون شکایت می‌کند و او به لؤلؤ اطمینان می‌دهد که فقط عاشق اوست و از ترس رستم و برای فاش نشدن راز عشقشان به این ازدواج تن داده است و او را با خود به ایران خواهد برد:

مرا گر بخواهند تو با منی      به من بر گرامی‌تر از بهمنی  
 چو آنجا رسیدیم سازیم کار      ببینیم تا چون بود روزگار  
 (همان: ۴۲)

به این ترتیب کنایون نیز همچون ویس به این ازدواج ناخواسته تن داده و همراه دلدار از شهر و دیار خود جدا شده و راهی دربار ایران می‌شود.

### جشن عروسی

در هر دو منظومه از جشن مفصلی سخن گفته شده که هنگام عروسی دو شاه در مرو و بلخ برگزار شده است. توصیف نوع آذین شهر و گرد آمدن مردم در دو اثر شبیه هم است. در ویس و رامین آمده:

به مرو اندر هزار آذین بیستند      پری رویان بر آذین‌ها نشستند  
 (گرگانی، ۱۳۸۱: ۸۴)

و در بهمن نامه:

همه شهر سرتاسر آذین بیست      زن و مرد و کودک بر آنجا نشست

(ایران‌شاه، ۱۳۸۱: ۵۸)

فخرالدین اسعد در مورد استقبال بزرگان کشور و لشکر از عروس و گوهرفشانی می‌گوید:

مهانش گوهر و عنبر فشاندند      کهانش فندق و شکر فشاندند  
 غبارش بر هوا خود عنبرین بود      چو ریگ اندر زمینش گوهرین بود  
 ز لشکر مهتران و نامداران      بر او بارنده سیم و زر چو باران  
 یکایک با نثاری آمده پیش      چو کوهی توده گوهر زده پیش  
 (گرگانی، ۱۳۸۱: ۵-۸۴)

ایران‌شاه نوع نثار و توده گشتن زر و گوهر را این‌گونه توصیف کرده است:

سپه را چو بر مهد چشم آمدی      ز فرش همان‌گه پیاده شدی  
 به بلخ اندرون نامداری نماند      که نه بر سر مهد گوهر فشاند  
 ز بس گوهرافشان در آن چارمیل      نیامد همی بر زمین پای پیل  
 (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۸)

در ویس و رامین درباره آرایش و زیبایی ویس آمده:

چو دایه ماه خوبان را بیاراست      بنفشه بر گل خیری بیاراست  
 دو زلفش مشک و رخ کافور و شنگرف      چو زاغی اوفتاده کشته بر برف  
 رخانش هست گفתי توده گل      لبانش هست گفתי قطره مل  
 ز بس زیور چو باغ نوبهاری      ز بس گوهر چو گنج شاهواری  
 (گرگانی، ۱۳۸۱: ۱-۹۰)

و در بهمن‌نامه آرایش و زیبایی کنایون اینگونه توصیف گشته است:

بیاراست او را بت‌آرای چین      پر از چین دو زلفش دگر داده چین  
 گلی دیگرش بر سر گل نهاد      به عنبر درش مشک و سنبل نهاد  
 ز زیور تو گفתי پر از اختر است      ز گوهر تنش گنج بارآور است  
 (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۹)



## دایه

دایه یکی از شخصیت‌های قراردادی است که در بیشتر افسانه‌ها و منظومه‌های قدیمی وجود دارد و در حالی که همدم و مونس معشوق است، معمولاً رابط او و دلداده‌اش نیز هست، این فرد معمولاً پیرزنی عجوزه و همه فن حریف است که بیشتر اوقات از جادوگری هم سررشته‌ای دارد و برای رسیدن به هدف خود یا برآوردن خواسته معشوق از جادوگری استفاده می‌کند. چنین نقشی در ویس و رامین نیز وجود دارد و زمانی که خانواده ویس از اندوه و رنج او به خاطر ازدواج ناخواسته‌اش آگاه می‌شوند، دایه را برای کم کردن غم‌ها و کمک به او نزدش می‌فرستند. یکی از کارهایی که دایه در این داستان به خواست ویس انجام می‌دهد جادو کردن موبد و بستن اوست تا نتواند با ویس نزدیکی کند و به این ترتیب موبد در عین وصال در عذاب به سر می‌برد. برخلاف او، بهمن در بهمن نامه دو ماه با کتابیون عشق‌بازی می‌کند و حاضر نیست لحظه‌ای از او جدا شود:

به روی وی آورد یکباره روی      شب و روز شادی کنان پیش اوی  
همی بود شادان دو ماه اندرون      که روزی زمانی نیامد برون  
(ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۶۰)

یکی دیگر از کارهایی که دایه انجام می‌دهد یادآوری عشق رامین به ویس است. رامین به شیوه‌ای دل دایه را به دست آورده و از او می‌خواهد که زمینه وصال ویس را برایش فراهم کند و ویس تحت تأثیر حرف‌ها و حيله‌گری‌های دایه اندک اندک مهر و یرو را فراموش کرده و به رامین دل می‌بندد:

پس اندیشه‌کنان با دل همی گفت      چه بودی گر شدی رامین مرا جفت  
چه خواهم دید گویی ز این دل آزار      که ویرو را از او بشکست بازار  
کنون کز مادر و فرخ برادر      جدا ماندم چرا سوزم بر آذر  
از این بهتر دل آرامی نیابم      سر از پیمان و فرمانش نتابم  
چنین اندیشه‌ها با دل همی کرد      دریغ روزگار رفته می‌خورد  
(گرگانی، ۱۳۸۱: ۱۲۲)

### وصال عاشق و معشوق

در ویس و رامین پس از این که ویس نیز به رامین دل بسته شد، موبد آماده سفر گرگان و کوهستان می‌شود و رامین به بهانه بیماری از رفتن امتناع می‌کند و در مرو می‌ماند. به این ترتیب فرصت مغتنمی برای دو دلدار پیش می‌آید تا زمانی که عرصه از هر منازعه‌ای خالی است، وصال را تجربه کرده و پیمان وفاداری ببندند:

پس آنکه ویس و رامین هر دو با هم      بستند از وفا پیمان محکم  
چو رامین بر وفا سوگندها خورد      به مهر و دوستی پیمان‌ها کرد  
پس آنکه ویس با وی خورد سوگند      که هرگر نشکند با دوست پیوند

(گرگانی، ۱۳۸۱: ۱۲۹)

در بهمن نامه نیز به همین صورت فرصتی یک ماهه برای دو دلدار پیش می‌آید، زیرا کتایون به بهانه این که زنان بزرگان می‌خواهند مرا ببینند، بهمن را یک ماه به شکار می‌فرستد و به این ترتیب مجالی برای کتایون و لؤلؤ فراهم می‌شود تا پس از یک سال دوباره با هم خلوت کنند. کتایون، نامه‌ای به لؤلؤ نوشته و همراه یک دست لباس زنانه توسط کنیزی برای او می‌فرستد تا با این ترفند به کاخ بیاید. او از این فرصت استفاده می‌کند و یک ماه از معشوق کام دل می‌گیرد.

### فاش شدن راز عشق

در کوهستان موبد از رامین می‌خواهد همراه لشکر برای جنگ به ارمن برود. دایه این خبر را برای ویس می‌برد تا از فرصت استفاده کرده و پیش از رفتن رامین یک بار دیگر او را ببیند. موبد صدای دایه را می‌شنود و از راز آنها آگاه می‌شود، اما در عین عصبانیت تنها ویس و دایه را سرزنش کرده و ماجرا را به ویرو اطلاع می‌دهد:

پس آنکه نزد ویرو کس فرستاد      بخواند و کرد با او یک به یک یاد  
بفرمودش که خواهر را بفرهنج      به شفشاهنگ فرهنگش درآهنج  
همیدون دایه را لختی پییرای      به پادافراه و بر جانش مبخشای

(همان: ۱۳۲)

اما بهمن زمانی از ماجرای خیانت کنایون آگاه می‌شود که تا مرگ بیش از یک قدم فاصله ندارد و از لوازم قدرت نیز چیزی در دست او نیست، زیرا بهمن در طول یک سال ارتباط با کنایون به درخواست او و برای اثبات میزان عشقش به او، گنج و سپاه را در اختیار لؤلؤ قرار داده است. لؤلؤ هنگام غیبت بهمن از این فرصت استفاده کرده و با بذل و بخشش، دل لشکریان را به دست آورده و آنها را علیه بهمن متحد کرده بود تا طبق نقشه کنایون، هنگام بازگشت بهمن او را کشته و خود شاه شود. او طبق نقشه، بهمن را به خانه خود دعوت می‌کند و لشکریان را با زره و سلاح آماده نگه می‌دارد تا نقشه خود را عملی کند، اما در این میان پارس به طور اتفاقی از ماجرا آگاه می‌شود و با زیرکی بهمن را از آن‌جا بیرون می‌آورد. بهمن پس از جنگی طولانی با لشکر، خسته و زخمی به مصر فرار می‌کند. در واقع بهمن زمانی از ماجرا آگاه می‌شود که از پادشاهی چیزی جز نام برای او باقی نمانده و دو رکن اساسی پادشاهی یعنی گنج و لشکر در اختیار لؤلؤ است و او با وجود آگاهی از خیانت، قدرتی در دست ندارد که خائنان را مجازات کند. برعکس او، موبد هنگام آگاهی همچنان در رأس قدرت است، ولی برای مجازات خائنان فقط به نصیحت کردن و زندان و شکنجه اکتفا می‌کند، اما هیچ یک از این شیوه‌ها برای از بین بردن عشق ویس به رامین کافی نیست و آنها در فرصت‌های گوناگون برای رسیدن به یکدیگر تلاش می‌کنند و گستاخانه عشق خود را آشکار می‌کنند و هیچ ابایی از رسوایی ندارند.

### پایان داستان

داستان ویس و رامین به همین منوال با روابط آشکار و پنهان ویس و رامین و جنگ و جدال آنها با موبد ادامه می‌یابد تا بالأخره رامین از این وضعیت و از شنیدن پندها و سرزنش‌های گوناگون خسته شده و به گوراب می‌رود و در آن‌جا با گل ازدواج می‌کند. ماجرا با نامه‌های دهگانه ویس و گفتگوهای طولانی آن دو پس از پشیمانی رامین از پیمان‌شکنی و ازدواج با گل ادامه می‌یابد تا بالأخره رامین به مرو باز می‌گردد و موبد او را با خود به شکار می‌برد. ویس او را با لباس زنانه به دژ می‌برد که این شیوه ورود به دژ در بهمن نامه برای بردن لؤلؤ به کاخ تکرار شده است. رامین که از این وضعیت خسته شده و می‌خواهد کار را یکسره کند، گنج موبد را برمی‌دارد و با ویس به دیلمان می‌گریزد. موبد پس از آگاهی از ماجرا به دنبال او

به آمل می‌رود، اما می‌فهمد که سپاه دل به رامین بسته و ممکن است در جنگ جانب او را بگیرد و گنج او نیز در دست رامین است، بنابراین کاملاً مستأصل و درمانده در آمل چادر می‌زند:

چو آگه شد جهان بر وی سرآمد      تو گفستی رستخیز او برآمد  
 ندانست ایچ گونه چاره خویش      تو گفستی بسته شد راهش پس و پیش  
 گهی گفستی شوم سوی خراسان      مه رامین باد و مه ویس و مه گرگان  
 گهی گفستی که گر من بازگردم      به زشتی در جهان آواز گردم  
 (گرگانی، ۱۳۸۱: ۳۶۲)

این وضعیت موبد و حالت استیصال او در مواجهه با رامین دقیقاً شبیه حالت بهمن در مقابل لؤلؤ است که از آن سخن رفت. در این میان گزازی به لشکرگاه حمله کرده و موبد را می‌کشد. رامین پس از او بر تخت نشسته و با ویس تا هنگام وفاتش زندگی می‌کند.<sup>(۶)</sup> رامین پس از مرگ ویس، پسرش را جانشین خود کرده، تا آخر عمر مجاور آتشکده می‌شود. حدیث عشق و دلدادگی در این داستان نیز همچون «حدیث عشق و دلدادگی در داستان‌های ایرانی به خوبی و خوشی پایان می‌گیرد و این عاقبت به خیری نمودگار خوش بینی ایرانی یا خوش گمانی مزدایی است» (خالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۳۹). در بهمن نامه، بهمن در مصر با همای دختر نصر حارث، پادشاه مصر ازدواج کرده، با لشکر او به سوی لؤلؤ می‌آید. لؤلؤ در جنگ شکست می‌خورد و اسیر می‌شود که با وساطت لشکریان آزاد و از ایران بیرون رانده می‌شود، ولی شاه، کنایون را که همچنان با گستاخی پایبند عشق لؤلؤ است، به طرز فجیعی می‌کشد. در مقایسه شخصیت موبد و بهمن باید گفت موبد با این که شاهنشاه است و بسیار قدرتمند، آنقدر گرفتار استبداد و خودکامگی نشده که با وجود بلاهایی که ویس بر سرش می‌آورد او را بکشد. البته اگر از دیدگاه روان‌شناسی<sup>(۷)</sup> یونگ نگاه کنیم، بررسی رفتارهای موبد نشان می‌دهد «او نتوانسته از آنیمای منفی و مخرب خود رهایی یابد و از جنبه‌های مثبت آن در جهت ارتباط با خود و بلوغ شخصیتی و روانی استفاده کند، بنابراین در مسیر فرایند فردیت متوقف مانده و به شخصیت کامل مردانه‌اش دست نیافته است» (کهدویی، بحرانی، ۱۳۸۸: ۲۳۷)، ولی بهمن در این قسمت شخصیتی مستبد و خودکامه دارد. از دیدگاه اجتماعی، تفاوت شخصیت این دو

شاه نشان دهنده تفاوت نوع حکومت آنان است که یکی متمرکز و دارای نظام مرکزی قدرت است که شاه در رأس آن قرار دارد و دیگری نمونه حکومت فئودالی پارتی است که در آن قدرت مراکز متعددی دارد و فرد قدرت مطلق نیست.

### نامه ویس و نامه کنایون

هنگامی که رامین به گوراب می‌رود، ویس از فراق او بیمار می‌شود و نامه‌ای می‌نویسد و طلب دیدار می‌کند. این نامه که در نود بیت تنظیم شده، سراسر شکایت از جدایی و بی‌وفایی یار است. ویس در این نامه از گذشته یاد می‌کند که چگونه به رامین دل بسته بود، ولی اکنون رامین به او خیانت کرده است. در بهمن نامه نیز هنگامی که کنایون بهمن را دور می‌کند نامه‌ای در پانزده بیت به لؤلؤ می‌نویسد و ضمن شکایت از دوری و فراق، او را به کاخ می‌خواند که این نامه تحت تأثیر نامه ویس نوشته شده و برخی مضامین و الفاظ ابیات مشابه‌اند:

ویس و رامین: سر نامه به نام یک خداوند	وز آن پس کرده یاد مهر و پیوند
بهمن نامه: سر نامه کرد آفرین خدای	توانا و نیکی‌ده و رهنمای
ویس و رامین: ز ماهی در محاق مهر پنهان	به ماهی در سپهر کام تابان
بهمن نامه: ز ماهی محاقش همیشه بکاست	به ماهی که در چارده گشت‌راست
ویس و رامین: ز جانی در عذاب و رنج و سختی	به جانی در هوای نیک بختی
بهمن نامه: ز جانی نژند و تنی سوگوار	به نزدیک جان و دلی شادخوار
ویس و رامین: ز یاری نیک پر مهر و وفاجوی	به یاری شوخ و بی‌شرم و جفاجوی
بهمن نامه: ز یاری که دل نیست اندر تنش	روان کم شده در تن روشنش
به یاری که از تن گرمی‌تر است	که جان را چه باشد که چشم و سراسر است

### گله از سر نوشت

هنگامی که دایه و ویس از اتفاقاتی که برای ویس پیش آمده و حوادث بدی که پشت سر گذاشته است، سخن می‌گویند، تنها چرخ و قضا را مقصر می‌دانند و در گفتار و تفکر آنها کاملاً تقدیرباوری حاکم

است و نه تنها حوادث بد و جدایی ویس از ویرو و خانواده‌اش را قضای آسمانی می‌دانند، بلکه عشق و مهر رامین به ویس را نیز خواست همین قضای آسمانی می‌دانند.

نوشته باروان ما سرشته	ز چرخ آمد همه چیزی نوشته
به رنج و کوشش از ما برنگردد	نوشته جاودان دیگر نگردهد
برید از شهر و از دیدار شهر و	چو بخت آمد تو را بستد ز ویرو
نه کام بخت بفزاید نه کاهد	کنون نیز آن بود کت بخت خواهد

(گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۵۴)

در *بهمن نامه* نیز کنایون هنگام پیمان بستن با اردشیر، خیانت به بهمن را قضای آسمانی دانسته که زور و چاره در برابر آن سودی ندارد:

بدان پهلوانا که کاری چنین	به پیش آمدم روزگاری چنین
تو دانی که کس بد نخواهد به خویش	ولیکن چه چاره که آمدش پیش
قضا رفت و چشم خرد کرد کور	نه چاره همی سود دارد نه زور

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۸۹)

چنین مضامینی در *ویس و رامین* و *بهمن نامه* کم نیست و در موارد مختلف قهرمانان، بخت و سرنوشت را با اسامی گوناگون یاد کرده و از آن شکایت می‌کنند. این نوع شکایت و ناسزاگویی به سرنوشت منحصر به این دو منظومه نیست، بلکه ویژگی بارز متون حماسی ماست که در سایر آثار حماسی از جمله *شاهنامه* به وضوح دیده می‌شود.

### بدگویی از زنان

در دو منظومه *ویس و رامین* و *بهمن نامه* زنان جزو شخصیت‌های اصلی داستان هستند و بیشتر حوادث داستان بر گرد اعمال آنها می‌گردد. سه تن از شخصیت‌های اصلی داستان، یعنی ویس، دایه و شهر و زن و از بین آنها ویس و دایه زنانی بی‌باک، زیرک و دانا هستند.<sup>(۸)</sup> اما در قسمت‌هایی از داستان راوی از زنان بدگویی کرده و آنها را سست‌رأی و ساده دل دانسته که به آسانی فریب سخنان رنگین مردان را می‌خورند و به نام و ننگ نمی‌اندیشند:

زنان نازک دل‌اند و سست رابند      به هر خو چون برآیشان برآیند  
 زن ار چه خسرو است ار پادشایی      وگر خود زاهد است ار پارسایی  
 بدین گفتار شیرین رام گردد      نیندیشد کز آن بدنام گردد  
 (گرگانی، ۱۳۸۱: ۵۶)

و گاه از زبان رامین آنها را بی‌مهر و وفا دانسته و دل بستن در مهر آنان را کاری ابلهانه می‌داند:

مبادا کس که از زن مهر جوید      که از شوره بیابان گل نروید  
 (همان: ۲۳۲)

در بهمن نامه نیز، زمانی که بهمن با لشکر مصر به جنگ لؤلؤ می‌آید، لؤلؤ که از گوش دادن به حرف کتابیون و خیانت به بهمن پشیمان است، چنین می‌گوید:

چه فرمان دیو و چه فرمان زن      که نفرین بد باد بر جان زن  
 (ایرانشاه، ۱۳۷۰: ۱۴۲)

و یا بهمن پس از غلبه بر لؤلؤ در حالی که از خیانت کتابیون خشمگین است، تمام زنان را خودرأی و بی‌باک و ناپاک می‌خواند:

زنان را اگر رای کامی بود      نینند اگر پیش دامی بود  
 چو کام دلش یافت بی‌باک شد      ز پاکی نداند که ناپاک شد  
 (همان: ۱۷۹)

### ستایش خرد

با وجود غلبه تفکر جبری و اعتقاد به قضا و قدر در ویس و رامین، در این اثر بر توجه کردن به عنصر خرد در انجام امور روزانه نیز بسیار تأکید شده و نویسنده خرد را گوهری ایزدی دانسته که تنها به کار گرفتن آن وجه ممیزه انسان و چهارپایان است:

خردمند از خرد جوید همه چار      به دست چاره بگذار همه کار  
 ترا یزدان خرد داده است و دانش      وز این دانش ندادت هیچ رامش  
 به خر مانی که دارد بار شمشیر      ندارد سود وی را چون رسد شیر  
 (گرگانی، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

سرایندهٔ *بهمن نامه* نیز علاوه بر اینکه در بخش‌های مختلف کتاب به ستایش خرد پرداخته، تحت تأثیر *شاهنامه* بخشی از ابتدای کتاب را به خرد اختصاص داده و آن را برترین آفریدهٔ خداوند دانسته و ستوده است:

تن تیرهٔ ما به جان روشن است      خرد پیش تن چون یکی جوشن است  
 خرد پیش تو همچو باغی بود      خرد پیش دل چون چراغی بود  
 خرد دور دارد تو را از گزند      خرد شاد دارد روان نژند  
 (ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۶)

### ضرب المثل

در بسیاری از متون ادبی و منظومه‌های پهلوانی از ضرب‌المثل برای توضیح بیشتر و توصیف بهتر موضوع استفاده شده است، این ضرب‌المثل‌ها گاه از زبان قهرمانان داستان و گاه از زبان راوی، بیان شده است. دو منظومهٔ *ویس و رامین* و *بهمن نامه* نیز از این قاعده مستثنی نیستند و در جای جای آنها ضرب-المثل‌هایی به چشم می‌خورند که به هم شبیه‌اند؛ مانند نمونه‌های زیر:

ویس و رامین: به گیتی نیز شب آستن آید      نداند کس که فردا ز او چه آید (ص ۲۳۴)  
 بهمین نامه: شب آستن است و بزاید کنون      که داند که از شب چه آید برون (ص ۶۵)  
 ویس و رامین: و گرچه آتشم در دل فکندی      مرا مانند خرد در گل فکندی (ص ۲۶۱)  
 بهمین نامه: چو خر در گل شوره درماندم      بر او نام یزدان همی خواندم (ص ۲۸)

### نتیجه‌گیری

با توجه به مباحثی که گذشت می‌توان گفت داستان *ویس و رامین* پس از سروده شدن به چنان شهرت و اعتباری دست یافته‌بود که نه تنها سرایندگان منظومه‌های غنایی از این اثر تقلید می‌کردند، بلکه ایران‌شاه بن ابی‌الخیر نیز هنگام سرودن حماسهٔ *بهمین نامه* در پایان قرن پنجم به این منظومه نظر داشته و بخش اول *بهمین نامه* را بر اساس الگوی *ویس و رامین* تنظیم کرده است. او نه تنها در تنظیم بخش اول منظومهٔ خود از ویس و رامین الگو گرفته، بلکه در توصیف صحنه‌ها، شخصیت پردازی، استفاده از مضامین، نوع حوادث، شیوه روایت، ضرب‌المثل‌ها و... از این کتاب تأثیر پذیرفته است. با



وجود این تأثیرات او توانسته استقلال خود را در این بخش منظومه به عنوان یک اثر هنری برجسته حفظ کند، زیرا بخش اول بهمن‌نامه هر چند داستانی عاشقانه است، جزئی از یک کل است و چون در دل یک اثر حماسی آمده شاعر ناچار است چنان با ظرافت عناصر غنایی و رمانس را در حماسه بیاورد که ارتباط این بخش با کل اثر قطع نشود. ایرانشاه از عهده این مهم به خوبی برآمده و برخی از ویژگی‌های برجسته آثار حماسی از جمله ایجاز و توجه نکردن به مسایل جزئی و ریز داستان، توجه به برخورد شخصیت‌ها، پیوند زدن عشق به اعمال باشکوه و بیان هویت پهلوانی را رعایت کرده است. همین نکات وجه متمایز بخش نخستین بهمن‌نامه از منظومه ویس و رامین شده است.

## یادداشت‌ها

- ۱- برای آگاهی از این موضوع نگاه کنید به مقدمه بهمن‌نامه، چاپ رحیم عقیقی، صفحه هفتاد و سه.
  - ۲- داستان ویس و رامین نه تنها در میان سرایندگان فارسی زبان مورد توجه بوده، بلکه عده‌ای از محققان معتقدند بر منظومه سلتی تریستان و ایزوت نیز تأثیر گذاشته است. برای دیدن تاریخچه این تحقیقات نگاه کنید به: «اسطوره‌الگوی ایرانی تریستان و ایزوت»، جلال ستاری، مجله بخارا، شماره ۴، ۱۳۷۷، صص ۴۷-۳۲.
- عکس این نظر، نظریه ریچارد دیویس است. او در مقاله‌ای ضمن بیان این نکته که سه منظومه فارسی ویس و رامین، وامق و عذرا و ورقه و گلشاه ساختاری متفاوت از سایر منظومه‌های داستانی فارسی دارند، آنها را با نمونه‌های مشابه یونانی مقایسه کرده و نتیجه می‌گیرد در دوره هخامنشی آثار فارسی بر داستان‌های یونانی تأثیر گذاشته و در دوره اشکانیان که فرهنگ هلنی در ایران رواج داشته، اثری چون ویس و رامین تحت تأثیر فرهنگ و ادبیات یونانی خلق شده است. برای بحث تفصیلی این موضوع نگاه کنید به:

Davis, Richard (۲۰۰۲), "Greek and Persian Romances", edited by Ehsan Yarshater, *Encyclopedia of Iranica*, London, Boston: Rutledge.

- ۳- هر چند بخش اول بهمن‌نامه ویژگی‌های یک منظومه غنایی را دارد، چون در دل یک اثر حماسی آمده شاعر ناچار است برخی ویژگی‌های حماسه را رعایت کند؛ از جمله ایجاز و توجه نکردن به مسایل جزئی و ریز داستان؛ برعکس توجه به برخورد شخصیت‌ها که از گذشته مورد توجه منتقدان بوده است. از جمله «ارسطو در حماسه شخصیت‌ها را مهم می‌شمرد نه داستان را، زیرا حماسه بدون نشان دادن نمایش گونه شخصیت‌ها، تاریخ یا رمانس

محض است. تنوع و زنده بودن حماسه در نمایشی پیدا می‌شود که در هر برخورد شخصیت‌ها با یکدیگر رشد می‌کنند» (Kerr, ۱۹۵۷: ۱۷).

۴- برخی این رفتار رامین را نوعی تناقض در داستان دانسته و با نهادن آن در کنار رفتارهای متناقضی که از شخصیت‌هایی چون موبد و شهر و دیده می‌شود، این نظریه را بیان کرده‌اند که در گذشته از این داستان دو روایت وجود داشته و این دو روایت پیش از رسیدن به دست فخرالدین اسعد در هم ادغام شده‌اند. برای آگاهی بیشتر از این موضوع نگاه کنید به:

«گردآورده شش مرد دانا»، حمید عبداللهیان، ادبیات داستانی، شماره ۴۶، صص ۱۲۵-۱۲۱.

۵- همین‌طور که می‌بینیم این دختر «هندو» است و نام او نباید نامی ایرانی، یعنی کتایون باشد، ولی او همچون دختر قیصر روم، زن گشتاسب، جد بهمن، نامی ایرانی دارد که هم‌نام او نیز هست. شاید این تشابه اتفاقی نباشد و سراینده به داستان گشتاسب و کتایون هم نظر داشته، هرچند اصل این داستان، افسانه مادی *zariadres* و *odatis* بوده که بعدها با برخی سنت‌های کیانی آمیخته شده و نقش قهرمان که از آن زیر بروده به برادر مشهورترش گشتاسب داده شده است. (Shapur Shahbazi, ۲۰۰۲: Goštāsp)

افسانه *zariadres* و *odatis* را یک افسر دربار اسکندر به نام *charles mytilene* ثبت کرده بود. او مجموعه‌ای از تاریخ و حکایات را در مورد جنگ‌های اسکندر و زندگی خصوصی او در ده جلد فراهم کرده بود که از بین رفته است و بخشی‌هایی از آن به وسیله *Athenaeus* در کتاب *Deipnosophistae* حفظ شده، که این داستان یکی از آنهاست (Smith, ۱۸۷۰, vol ۱: ۶۸۳). در این داستان زریر، برادر کوچک گشتاسب، فرمانروای سرزمین‌های بالای دریای کاسپین است که در خواب عاشق اداتیس دختر زیبای امارتس، حاکم سرزمین‌های شمالی می‌شود و برای به دست آوردن او به آن سرزمین سفر می‌کند و به رغم مخالفت پدر اداتیس او را با خود می‌آورد. شخصیت کتایون و برخی ماجراهای بهمن‌نامه بی‌شباهت به این داستان نیست. برای آگاهی از جزئیات این داستان نگاه کنید به:

Zariadres and Zarēr, Mary Boyce, bulletin of the school of oriental and African studies, vol ۱۷, no ۳, ۱۹۵۵.

۶- خانم میثمی معتقد است ویس و رامین شرح جایگزینی یک شاه با دیگری است. نتیجه حقیقی جدال موبد و رامین مالکیت جسم ویس نیست که در ابتدای داستان اتفاق می‌افتد، بلکه دستیابی به تخت است. دستیابی او به ویس به عنوان یک زن پیش‌بینی دستیابی به او به عنوان یک ملکه است (Meisami, ۱۹۸۷: ۱۸۳) که همین نکته در مورد بهمن‌نامه نیز صادق است.

۷- یکی دیگر از ویژگی‌های این داستان، تحقیق و کنجکاوی در زوایای روح آدمی است. این گونه کندوکاوها در بسیاری از فصل‌های منظومه به چشم می‌خورد و آشکارا نشان می‌دهد که شاعر با موازین علم النفس روزگار خود آشنایی داشته و می‌کوشیده تا عواطف و افکار قهرمانان خویش را با اتکا بدان میزان‌ها تحلیل کند (محجوب، ۱۳۷۱: ۴۷۲).

۸- از میان داستان‌های کلاسیک ادب فارسی آن دسته که به اصلی کهن برمی‌گردند، زنان چه در نقش مادر، چه همسر و چه معشوقه، خواه باوفا و فداکار و خواه بی‌وفا و خیانتکار همه در یک صفت شریک اند و آن برخورداری از خودآگاهی و کوشایی است. برعکس در آن دسته داستان‌ها که اصلی کهن ندارند و بیشتر ساخته تخیل داستان‌سرا هستند، زنان بی‌اراده و فقط وسیله ارضای هوس جنسی مرداند (خالقی مطلق، ۱۳۷۵: ۳۲).

## کتابنامه

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۸). *آواها و ایماها*. چاپ سوم. نشر توس.
- ایرانشاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). *بهمن نامه*. به کوشش رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۹). «بیژن و منیژه و ویس و رامین». *ایران‌شناسی*. سال دوم. شماره ۶. صص ۲۹۸-۲۷۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). «تن کاهه سرایی در ادب فارسی». *ایران‌شناسی*. سال هشتم. شماره ۱. صص ۵۴-۱۵.
- سپانلو، محمد علی. (۱۳۸۵). «بهمن نامه، چهره کتابیون». *شعر کلاسیک*. شماره یازدهم و دوازدهم. صص ۳۶۱-۳۵۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). «بهمن نامه، سرانجام کتابیون». *شعر کلاسیک*. شماره سیزدهم و چهاردهم. صص ۳۶۷-۳۶۹.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۷). «اسطوره‌الگوی ایرانی تریستان و ایزوت». *بخارا*. شماره ۴. صص ۴۷-۳۲.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۶). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۲. چاپ هفتم. تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *حماسه سرایی در ایران*. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- عبداللهیان، حمید. (۱۳۷۷). «گردآورده شش مرد دانا». *ادبیات داستانی*. شماره ۴۶. صص ۱۲۵-۱۲۱.

کهدویی، محمدکاظم و بحرانی، مریم. (۱۳۸۸). «تحلیل شخصیت موبد در ویس و رامین بر اساس نظریات یونگ». *مجله مطالعات ایرانی*. سال ۸ شماره ۱۵. صص ۲۳۸-۲۲۳.

گرگانی، فخرالدین اسعد. (۱۳۸۱). *ویس و رامین*. به کوشش محمد روشن. چاپ دوم. تهران: صدای معاصر.  
 محجوب، محمدجعفر. (۱۳۷۱). «نظری به سیر عشق در داستان ویس و رامین». *ایران‌شناسی*. سال چهارم. شماره ۱۵. صص ۵۱۱-۴۶۹.

مزدایور، کتابون. (۱۳۸۲). *گناه ویس*. تهران: اساطیر.

boyce. mary (۱۹۵۵). "Zariadres and Zarēr". *bulletin of the school of oriental and African studies*. vol ۱۷. no ۳.

Davis. Richard (۲۰۰۲). "Greek and Persian Romances". edited by Ehsan Yarshater. *Encyclopedia of Iranica*. vol ۱۱. London. Boston: Rutledge. pp. ۳۳۹-۳۴۲.

Fuchs. Barbara (۲۰۰۴). *Romance*. New York: Routledge.

Kerr. w. p. (۱۹۵۷). *Epic and Romance*. Essays on Medieval literature. New York: Dover publications.

Meisami. Julie Scott. (۱۹۸۷). *Medieval Persian Court Poetry*. New Jersey: Princeton university press.

Shapur Shabazi. A. (۲۰۰۲). "Goštāsp". edited by Ehsan Yarshater. *Encyclopedia of Iranica*. vol ۱۱. London. Boston. Rutledge. pp. ۱۷۱-۱۷۶.

Smith. William. (۱۸۷۰). *Dictionary of Greek and Roman Biography and Mythology*. university of Michigan. vol ۱.